

به یاد استاد نیرنگ

شاید که چشم چشمه بگرید به‌های‌های
بر بوستان که سرو بلند از میان برفت

« مر و ارید پیش خوگ افشاندن »

یک مثل ایرانی در کتاب عهد جدید

بهمن سرکاراتی

این بیت ناصر خسرو سخت معروف است :

من آنم که در پای خوگان نریزم مرین قیمتی در لفظ دری را
از سوی دیگر در کتاب عهد جدید ، انجیل متی ، آیه ششم از
باب هفتم ، از زبان حضرت مسیح چنین بازگو شده است :
« آنچه مقدس است به سگان مدهید و مر و اریدهای خود را پیش
خوگان مریزید » .

هرگاه کاربرد ضرب‌المثل « مر و ارید پیش خوگان ریختن » را در
کتاب مقدس و دیوان ناصر خسرو امری اتفاقی و مستقل از یکدیگر نینگاریم
با توجه به تاریخ تألیف انجیل متی (اواخر سده اول میلادی)^۱ و تاریخ

۱- تاریخ قطعی تألیف هیچ یک از اناجیل چهارگانه معلوم نیست و در
این میان تنها انجیل لوقاست که از روی شواهد مذکور در خود کتاب و گواهیهای
خارجی تاریخ تألیفش تقریباً معلوم شده که در فاصله سالهای ۱۰۵-۹۵ میلادی بوده
است . در جدول زیر تاریخ تقریبی پیدایش و نگارش اناجیل اربعه و دیگر ←

زندگی ناصر خسرو (سده یازدهم میلادی = پنجم هجری) و با یادآوری این نکته که آیه مذکور در انجیل متی نزد بعضی از ادیبان تازی معروف^۱

← رسالات کتاب عهد جدید باز نموده می شود :

یک - ۳۰ تا ۶۵ میلادی = دوران سنتهای شفاهی . در این دوره انجیل یا رساله ای کتابت نشده است و به احتمال قریب به یقین روایت پولس رسول درباره شام واپسین مسیح (رساله اول پولس به قرنهای ، باب یازدهم ، بند ۲۳ به بعد) و درباره قیام مسیح از میان مردگان (همان رساله ، باب پانزدهم ، بند ۳ به بعد) با آنچه درباره این وقایع در اناجیل آمده است ارتباط تألیفی ندارد .

دو - ۶۵ تا ۱۱۰ میلادی = دوران تألیف اناجیل ،

الف - انجیل مرقس ۷۰ - ۶۵ میلادی .

ب - انجیل لوقا (و کتاب اعمال رسولان) ۱۰۰ میلادی .

ج - انجیل متی ۱۱۰ - ۸۵ میلادی ، تحقیقاً پیش از ۱۱۰ میلادی .

د - انجیل یوحنا ۱۱۰ - ۱۰۰ میلادی .

سه - ۱۱۰ تا ۱۵۰ میلادی = دوران پذیرش اناجیل اربعه از طرف کلیسا .

چهار - ۱۵۰ تا ۱۹۰ میلادی = دوران تدوین و تثبیت . در این دوره پایه های

اعتقاد به اناجیل اربعه بطور قطعی تحکیم شده است . برای آگاهی بیشتر رک :

F. C. Burkitt, *ERE*, VI, P. 335 - 346.

H. Guy, *A Critical Introduction to the Gospels* (1955).

F. C. Grant, *The Gospels, Their Origin and Their Growth* (1957).

G. D. Kilpatrick, *The Origins of the Gospel according to St. Matthew* (1946).

G. Bornkamm, Barth und Held, *Überlieferung und Auslegung im Matthäus - Evangelium* (1960).

P. Nepper - Christensen, *Das Matthäusevangelium, ein jüden - christliches Evangelium* (1958).

۱ - چنانکه ثعالبی قول « لا تطرحوا الدر تحت ارجل الخنازیر » را به حضرت مسیح نسبت می دهد . رک . ابومنصور ثعالبی ، التمثیل و المحاضره ، قاهره ۱۳۸۱ ، ص ۱۵۰ (به نقل از کتاب «تحلیل اشعار ناصر خسرو» ، دکتر مهدی محقق ، تهران ۱۳۴۴ ، ص ۳۹) .

و با اندکی تغییر در زبان عربی به صورت ضرب المثلی سایر بوده است، در وهله اول چنین می نماید که ناصر خسرو مضمون بیت یادشده را، مستقیماً و یا بواسطه، از انجیل به وام گرفته باشد. ممکن است چنین باشد نیز ممکن است چنین نباشد. در این نوشته کوشش خواهد شد تا نموده شود که «مر و ارید بیش خوک افشاندن»، به عنوان يك کنایه و یا مثل، اصل ایرانی دارد. ضرب المثل مورد بحث در منظومه «درخت آسوریک» که موضوع آن مناظره میان بز و درخت خرماست آمده است. در پایان این سرود

۱- دانشمند ارجمند استاد حسن قاضی طباطبائی عنایت فرموده در یادداشتی برای این جانب چنین مرقوم داشته اند: «بعدالعنوان ...

من آنم که در پای خوکان نریزم مرا این قیمتی در لفظ دری را

ناصر خسرو در مضمون بیت مذکور که سخت شهرت دارد مبتکر نیست بلکه آن مضمون را از قول رسول اکرم استفاده کرده است مأخذ و منبع این ادعا که عرض شد سخنی است که دمیری در حیاة الحیوان ذیل ماده (خنزیر) آورده و اینک عین عبارت آن کتاب را می آورم: «قال النبی (ص) طلب العلم فریضة علی کل مسلم و وضع العلم فی غیره کمقلد الخنازیر الجوهر والمؤلؤ والدر والذهب»، ترجمه آن چنین است: طلب علم برای هر فرد مسلم فریضة و واجب عینی است و کسی که آنرا بر غیر اهل آن یاد میدهد مثل اینست که در جواهر را از گردن خوک میاویزد. باز دمیری غیر از حدیث نبوی که ذکرش گذشت عبارتی از احیاء امام غزالی نقل میکند که از حیث مفاد و معنی با فرمایش رسول اکرم مطابق است اینک آن عبارت: «جاء رجل الی ابن سیرین فقال: رأیت انی اقلد الدر اعناق الخنازیر، فقال انت تعلم الحکمة غیر اهلها».

یعنی، مردی پیش ابن سیرین آمد و اظهار داشت که من در رؤیا چنین دیدم که درها را از گردن خوکان میاویزم تعبیر آن چیست؟ وی در جواب گفت که تو حکمت و علم را بر غیر اهل آن یاد میدهی.

این دو عبارت که از حیاة الحیوان آورده شد تصور می رود که در توضیح مراد ناصر خسرو کافی باشد. (پایان یادداشت استاد قاضی).

همچنین در مورد حدیث نبوی «کمقلد الخنازیر الجوهر والمؤلؤ...» رک المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، چاپ لیدن، ج ۳، ۱۹۵۳ ذیل ماده خنزیر. و نیز قس، این دو بیت ابوعلی حسن بن محمد دامغانی (ثعالی، تممة الیتیمه، چاپ تهران، ج ۱، ص ۱۵۳):

قالوا مدحت انساناً لآخلاق لهم مدحاً یناسب انواع الازاهیر
فقلت لاتمدرونی اننی رجل اقلد الدر اعناق الخنازیر

بز پس از برشمردن نیکوییهای فراوان خود و باز نمودن افزونی فضیلت‌های
خویش به رقیب و همال خود چنین می گوید :

ēnom zarrēn saxwan
kē man ō tō wāxt^۱
ci/ōn kē pēš hūk - warāz^۲
murwārit afšānēt
aḡāp čang ēw zanēt
pēš uštur mast^۳

این زرین سخن

که من به تو گفتم

چنانست که کسی پیش خوگ - گراز

مروارید افشانند

یا چنگی زند

پیش اشتر مست.

۱- اسم مفعول wāxt از مصدر wāxtan «گفتن» در زبان پارسی واژه معمول است رک .

F. C. Andrens, W. B. Henning, *Mir. M.* III, 1944, P. 62.

انوالا و بنونست و ویدنگرن (ذکر مقالات آنان در صفحات بعد این مقاله خواهد آمد) این فعل را nihāt خوانده‌اند. بدیهی است که در زبانهای ایرانی میانه و نیز در فارسی «سخن بر کسی یا به کسی نهادن» به کار نمی‌رود.

۲- استاد بنونست ضمن مقاله خود راجع به متن درخت آسوریک و شمر بهلوی برای رعایت اصول شعری که به نظر ایشان شمارهٔ هجاها در هر مصرع معین است در مصرع اول بیت دوم واژه (هزوارش) hūk را اضافی تشخیص داده‌اند که یا به‌عنوان توضیحی برای واژه wrāz = گراز به‌متن اصلی افزوده‌اند و یا از این لحاظ که صورت رایج و معمول داستان به احتمال زیاد murwārit pēš hūk afšāndan بوده به متن افزوده شده است.

(E. Benveniste, *Le texte du Draxt Asūrīk et la versification Pehlevie*, JA. 1930, P. 202).

در مورد حدس اول نباید گفت بعید می‌نماید که برای واژه معمولی چون warāz ناسخی نیاز احساس‌کننده که واژه دیگری را توضیحاً بیفزاید و هرگاه به‌فرض چنین نیز بود می‌بایست مطابق معمول واژه اضافی و توضیحی بعد از واژه ←

چنانکه ملاحظه می شود در این بند به شیوه معمول ادبیات مناظره ای، که ضمن آن طرفین مفاخره به جای استمداد از منطق و برهان با استفاده از تشبیهات و مثل و دستاویزهای رایج و مشهور سخن خود را می آریند، به دو اصطلاح و یا مثل «مروارید پیش خوک افشاندن» و «پیش شتر هست چنگ زدن» اشاره شده است که کاربرد آنها را در ادبیات پهلوی حدود

← اول می آمد و نه پیش از آن، و اما در مورد حدس دوم هر گاه بپذیریم که صورت اصلی اصطلاح «پیش خوک مروارید افشاندن» بوده است در این صورت نیازی نبوده که سراینده شعر، بویژه شعر مناظره ای که بقول خود استاد بنویست در این گونه اشعار اغلب به جای استفاده از منطق و استدلال از کنایات و مثلها و ضرب المثلهای رایج استفاده می شود (همان مقاله ص ۲۰۴)، صورت معمول و رایج گفتار را تغییر دهد. به عقیده من ترکیب *hük - warāz* نه (*hük ud warāz*) ترکیبی اصیل و قدیمی و شاید باز مانده ترکیبی اوستایی است که در این سرود پارتی نیز به کار رفته است. چنانکه واژه اوستایی *hū* (= خوک) در دو موردی که در اوستا استعمال شده در هر دو مورد با واژه *varāza* همراه آمده است قس. یشت چهارده، بند ۱۵ :
ājāsāt vərəθraγnō hū kəhrpa varāzahe.

۳- استاد ویدنگرن در کتاب خود - *Iranisch - semitische Kultur* - *begegnung in partischer Zeit*, 1960, P. 36, N. 122. این که حرف اضافه *pēš* فرم فارسی میانه جنوبی است و گونه پارتی آن *parvān* است و نیز صورت پارتی واژه مروارید *margārit* است بند مورد بحث را به صورت زیر آوانوشت کرده اند :

*ēnom zarrēn saxwan
 kē man ō tō nihāt
 čiyōn kē parvān hük
 ut varāz margārit
 afsānēt ašāβ čang
 zanēt parvān uštr mart*

به احتمال زیاد واژه *mart* در پایان مصرع آخر اشتباه چاپی و بجای *mast* است و گرنه این تغییر به هیچ گونه توجیه پذیر نیست و نیز تقطیع مصراعها به صورتی که استاد آورده است به عقیده من چندان رضایت بخش نیست چون جدا کردن *hük* از *varāz* و آوردن فعل *afsānēt* به جای آخر بیت دوم در آغاز مصرع اول بیت سوم، که نظام منطقی کلام را تا حدی مختل می کند، غیر ضروری می نماید.

پنجاه سال پیش مرحوم بارتولومه در مقاله بسیار مختصری، که امروز کمتر کسی از آن یاد می‌کند، یادآوری کرده بود^۱.

سرود درخت آسوریک، اگرچه در متن کنونی آن برخی از واژگان و گاه نیز ترکیبات و اضافات به صورت فارسی میانه جنوبی ضبط شده، در اصل به زبان پهلوی اشکانی سروده شده است و تنها نمونه آثار مناظره‌ای (Rangstreitliteratur) در ادبیات پیش از اسلام ایران محسوب می‌شود. پیش از همه بارتولومه با توجه به ویژگیهای زبانی این متن به پارتی بودن اصل آن اشاره کرده است^۲. تاریخ انشاء این سرود معلوم نیست. او نوالا چنین گمان کرده است که احتمالاً اصل پهلوی این منظومه به تقلید از آثار مفاخره عربی پرداخته شده و بعد به زبان دری ترجمه شده بود و آنگاه متن اصلی پهلوی از بین رفته و از روی ترجمه فارسی آن را دوباره به زبان پهلوی برگردانده‌اند که متن کنونی باشد^۳. این گمان، چنانکه استاد بنویست یادآوری کرده^۴، مردود است. نظریه اسمیت که ضمن کوششهای خود برای یافتن اصل و ریشه‌های تاریخی سرود درخت آسوریک این متن را با برخی از نوشته‌های مشابه اکدی مقایسه کرده و برای آن تاریخ قدیمی‌تری از عهد اشکانی قایل شده است^۵ تنها به عنوان یک فرضیه قابل

1- Ch. Bartholomae, *Wandersprüche im Mittelpersischen*, Indogermanische Forschungen, 37, 1917, PP. 87 - 90.

2- Ch. Bartholomae, *Zur Kenntniss der mitteliranischen Mundarten*, IV, 1922, PP. 23 - 28.

3- M. Unvala, *Draxt i Asurik*, BSOS. II, 1923, P. 693.

۴- بنویست، مقاله یاد شده، ص. ۱۹۴.

5- S. Smith, *Notes on the Assyrian Tree*, BSOAS. 1926, IV, PP. 69 - 76.

اعتما و توجه است. در خود متن هیچ گونه گواهی و اشاره مستقیمی برای تعیین تاریخ انشای این سرود یافت نمی‌شود. ذکر نام رستم و اسفندیار در بند ۱۴ منظومه روشنگر هیچ چیز نمی‌تواند باشد. اسفندیار به عنوان يك پهلوان نیمه تاریخی و نیمه اساطیری از دیرباز و یعنی در واقع از عصر اوستایی به بعد در روایت‌های مذهبی و حماسی ایران مشهور بوده است و اما در مورد رستم هنوز به تحقیق معلوم نشده است که افسانه‌های مربوط به این پهلوان ملی قطعاً در چه زمانی آغاز شده است. نظر هر تسفلد و برخی دیگران درباره اصل پارتنی یا سکایی بودن رستم و نیز یکسان شماری این پهلوان با گندفر شاهسکستان معاصر اشکانیان تازمانی که مدارك قطعی به‌پشتوانه این نظر ارائه نگردد ناپذیرفتنی است^۱. بدین ترتیب برای تعیین تاریخ سرودن درخت آسوریک باید از قراین غیرمستقیم و شواهد جانبی، که بهترینشان ویژگی‌های زبانی و ادبی است، یاری جست که عبارتند از: الف) منظوم بودن متن که مطابق اصول کلی نقد ادبی و موازین پذیرفته درباره آثار باستانی خود بالمآل نشانه قدمت است.

ب) کاربرد بسیاری از واژه‌های کهن و نادر پارتنی و در بعضی موارد احتمالاً مادی^۲ که گاهی مفهوم آنها برای رونویسان دوره ساسانی نیز روشن نبوده و از برای گزارش کلماتی به متن افزوده‌اند.

1- E. Herzfeld, *Sakastan, Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, IV, Heft 2 Berlin, PP. 114 - 115.

همچنین در مورد احتمال الحاقی بودن این بند در درخت آسوریک، قس.

A. Christensen, *Les Kayanides*, Kopenhagen 1931, P. 138.

2- W. B. Henning, *A Pahlavi Poem*, BOAS. XIII, 3 1949, P. 643, N. 8.

ج) انتخاب درخت بابلی^۱ (خرما) به عنوان نماد رسوم و معتقدات ایرانی در مقابل بز، که احتمالاً نماینده دین مزدیسنا و آیین ایرانی است (رک مقاله یادشده اسمیت)، خود حکایت از آن می کند که به هنگام سرودن این داستان بابل از اعتباری برخوردار بود و مذاهب آن رقیب و همال دین و آیین ایرانی شمرده می شد؛ نیز وجود نمونه های کاملاً شبیه این منظومه مناظره ای به زبان اکدی امکان تقلید این سرود را از آن الگوها در زمان قدیمتری محتمل می کند.

د) بعضی قراین و نشانه های بازمانده در متن نشان می دهد که این منظومه اصل عامیانه داشته و پیش از تدوین آن به صورت مکتوب جزء ادبیات شفاهی و سرودگونه در میان مردم رواج داشته است.^۲ اینها همه شواهدی هستند مبنی بر این که «درخت آسوریک» سرودی اصیل و کهن است که در عهد اشکانی و احتمالاً در اوایل این عصر سروده شده است. و اما اگر تاریخ تألیف این داستان را به دوره مسیحی و حتی اگر به دوره بعد از تألیف انجیل متنی نیز جلو بکشیم چون امکان

۱- منظور از صفت آسوری همانا بابلی است. آسور که در پهلوی به صورت āsur، در ارمنی asorestan و در فارسی سورستان آمده همان کشور بابل است که به سریانی Bēth. Aramāyē نامیده شده و در کتاب «شهرستانهای ایران» پایتختش شهر Vēh. Artaxšir (در عربی بهرسیر) یاد شده است رک :

J. Markwart, *A Catalogue of Provincial Capitals of Ēranshahr*, ed. G. Messina, 1931, P. 103.

گواهی ابوریحان بیرونی درباره سورستان قابل توجه است :
«... نسبوأ تملك الشهور الى أسماء السريانيين وهم النبط أهل السواد و سواد العراق يدعی سورستان»، کتاب الآثار الباقية عن القرون الخالية، تألیف ابی الريحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی، تصحیح ادوارد زاخو، لایپزیک. ص ۵۹.

2- J. C. Tavadia, *Die mittelpersische Sprach und Literatur der Zarathustrier*, Leipzig 1956, P. 133.

تأثیر دین و فرهنگ مسیحی بر روی آیین و ادب ایران در اوایل عصر مسیحی کم بوده و هیچ‌گونه نشانه‌ای از چنین تأثیر پردازی را در ادبیات سنتی ایرانی میانه سراغ نداریم، بلکه بالعکس تأثیر بسیاری از بنیادهای دینی و آیینی ایرانی بر روی دیانت عیسوی، البته از طرق غیر مستقیم مانند آیین مهری، دین یهود، کیش ماندایی و فرقه‌های نیمه یهودی مقتسله مانند وگنوستیک امری مفروض و مسلم است، لذا احتمال این که مثل مورد گفتگو در سرود درخت آسوریک از انجیل مقتبس باشد بسیار اندک بلکه غیر قابل قبول است و در مقابل عکس این فرضیه به آسانی قابل تصور می‌باشد. در تمام طول تاریخ تماس ایرانیان و سامیان فرهنگ ایرانی اغلب در زمینه‌های عینی تمدن نقش تأثیر پذیر ولی در زمینه‌های فکری و دینی همواره نقش تأثیر پرداز داشته است. تأثیر پندارهای دینی ایرانی در زمینهٔ ثنویت، احوال قیامت و رستاخیز، ملایکه و فرشتگان و احتمالاً موضوع سوشیانت (مسیح و مهدی) بر روی همهٔ مذاهب سامی و بین‌النهرینی امری مفروض است و عکس این ثابت شدنی نیست.

برخورد فرهنگهای ایرانی و سامی در زمانهای تاریخی پس از روزگار مادها، همزمان با گسترش قدرت سیاسی ایران در بین‌النهرین و آسیای نزدیک، در دورهٔ هخامنشیان آغاز شد، پس از حملهٔ اسکندر در عهد سلوکی هم‌چنان ادامه داشت و در دورهٔ اشکانی شکل جدیدی به خود گرفت. در زمان اشکانیان به علت وجود شرایط مساعد خاصی که قبلاً در دوران سلوکی و بهنگام «هم‌آمیگی» مذاهب ایرانی و انیرانی به وجود آمده بود و ویژگی عمدهٔ آن وجود یک نوع حس مشترک ضد رومی در میان مردمان آسیای میانه و احساس نیاز شدید به همداستان و احیاناً یکسان کردن

پندارهای دینی و قهرمانان اساطیری ایرانی وسامی بود^۱، دوره دوم تأثیر پردازی فرهنگ ایرانی بر روی اقوام سامی آغاز می‌شود. با تشکیل دولت اشکانی همراه با تقویت حس ملی ایرانی در همه شئون و زمینه‌های سیاسی و فرهنگی و هنری^۲، بعد از یک دوره تقریباً صد ساله عهد سلوکی، برای بار دیگر تسلط سیاسی ایران در ممالک مجاور و همسایه محرز گردید. در این دوره است که نواحی و حکومت‌های سامی نشین در نزدیکی مرزهای ایران مانند سرزمین اُرهای (Osrhoene) در شمال غربی بین‌النهرین با پایتخت معروفش ادسا (Edessa) (عربی الرها) که «شهر پهلوی» و یا «دختر پارتها» نامیده می‌شد^۳، حکومت دست‌نشانده می‌شاند با سلسله ایرانی

۱- در مورد کوشش آگاهانه برای یکسان‌شمی شخصیت‌های تاریخی و افسانه‌ای ایرانی و بین‌النهرینی از قبیل نمرود و زردشت، شیث و زردشت، باروخ (Baruch) و زردشت و نیز هرمس و زردشت و قهرمان‌های دیگر مانند سلیمان و جمشید و جونطون یا مینطون و فریدون و زروان و بل و یا تعبیر کیانیان با اصطلاح جبار (gibbor) و غیره رک :

G. Widengren, *Quelques rapports entre Juifs et Iraniens à l'époque des Parthes*, VT, Supplement IV, Leiden 1957, PP. 157 - 241; *Iranisch - semitische Kulturbegegnung in parthischer Zeit*, 1960, PP. 42 - 62.

۲- در مورد این سوء تفاهم تاریخی که اشکانیان را، از این رو که درسکه‌هایشان خود را «دوستدار هلنها» می‌نامیده‌اند، اغلب طرفدار تمدن هلنی پنداشته‌اند و از توجه به جنبه‌های ملی و شیوه‌های ناسیونالیستی حکومت پارتی که خود سبب نوعی رنسانس ملی در زمینه هنری ایران دوره اشکانی شده غفلت کرده‌اند رک :

M. Rostovtzeff, *Dura and the Problem of Parthian Art*, Yale Classical Studies, V, 1935, PP. 157 - 304.

3- R. Duval, *Histoire Politique, religieuse et littéraire d'Edesse jusqu' à la première croisade*, JA. 18, 1891, PP. 81 - 123, 201-218, 381 - 439; 19, 1892, PP. 5 - 102; R. A. Lipsius, *Die edessenische Abgar - Saga*, Braunschweig, 1880.

و شاید سکایی خود^۱، امیر نشین کوچک عربی با مرکزش در شهر الحضر (Hatra)^۲ در بین‌النهرین شمالی و خود سرزمینهای سوریه و فلسطین، یا بخشی از شاهنشاهی اشکانی محسوب می‌شدند و یا به صورت حکومتی محلی نیمه مستقل با جگزار حکومت اشکانی بودند. شواهد تاریخی و گواهیهای باستان‌شناسی همه حاکی از این است که در اثر نفوذ سیاسی دولت اشکانی و به علت وجود عناصر ایرانی و بویژه طبقه‌یی از آزادگان و اشراف اشکانی در این ممالک و شهرها شیوه زندگی و بنیادهای حکومتی و دیوانی، طرز جامعه پوشیدن و آرایش و زین افزارها، نوع معماری و هنر و تا حدودی مراسم و آیینهای مذهبی همه تحت تأثیر تمدن و فرهنگ ایرانی بطور اعم و آیین پهلوی بطور اخص بوده است. آثار و یافته‌های باستان‌شناسی در شهر الحضر، ادسا، پالمیرا و دُرا شواهد عینی این تأثیر بردازی است. نیز در دوره اشکانی است که نفوذ زبان ایرانی یعنی در واقع پهلوی اشکانی بر روی زبانها و لهجه‌های گوناگون سامی مانند آرامی، آرامی تلمودی، سریانی ادسایی، آرامی میشانی و ادبیات ماندایی به حد اعلا خود می‌رسد و آثار این نفوذ ادبی به صورت شماره زیادی از واژگان دخیل در تمامی این گویشها باقی مانده است و جالب توجه است همچنانکه تحقیقات Telegdi در مورد آرامی تلمودی و بررسیهای استاد ویدینگرن در مورد زبان سریانی ادسایی و ادبیات ماندایی نشان می‌دهد، بیشتر واژگان دخیل

1- M. J. Saint - Martin, *Recherches sur l'histoire et la géographie de la Mésène et de la Characène*, Paris 1938.

2- W. Andrae, *Hatra* I-II. Leipsig 1908 - 12.

ایرانی در زبانهای سامی به دوره اشکانی و در بعضی موارد مخصوصاً به دوره پیش از مسیحیت مربوط می‌شود. بدین ترتیب با توجه به مجموعه قرآینی که ذکر شد می‌توان به آسانی چنین پنداشت همچنانکه صدها لغت اشکانی مستقیماً در زبانهای سامی وارد شده و بسیاری از عنوانهای دیوانی و القاب حکومتی خاص ایران در این زبانها بهینه ترجمه شده‌اند اصطلاح «مروارید پیش خوگ افشاندن» نیز که اصل ایرانی داشته و به صورت ضرب‌المثلی در ایران عهد اشکانی ساینر بوده است توسط مردمان مجاور مرزهای ایران پذیرفته شده و تا فلسطین نیز رسیده و آنگاه در کتاب عهد جدید راه یافته است.

قرینه دیگری که ایرانی بودن اصل مثل مورد بحث را می‌رساند وضع خاص و اندکی استثنایی آیه ششم باب هفتم انجیل متی است که ضمن آن اصطلاح مذکور آمده است. این مورد از آیات یکتای انجیل متی بوده و معادل و یا نظیره آن بر خلاف بسیاری دیگر از مواضع و تمثیلات مسیح نه در انجیل همداستان (Synoptic) و نه در انجیل یوحنا و دیگر رسالات عهد جدید، نیامده است و اجزاء آن از نظر عبارت و واژگان

1- Telegdi, *JA.*, 226, 1935, P. 220.

۲- تنها در یک کتاب گنوستیک قبطی معروف به «انجیل توماس» که احتمالاً در قرن دوم میلادی تألیف شده نظیر آیه ششم باب هفتم انجیل متی با اندکی تفاوت آمده است و معلوم نیست که مقتبس از انجیل متی است و یا مؤلف نامعلوم «انجیل توماس» آنرا مستقلاً به کار برده است. آیه ۹۳ انجیل توماس :
«چیز مقدس را به سگان مدهید تا آنرا به گند نیالیند و مرواریدهای خود را پیش خوگان میفشانید تا آنها را تباه نکنند» رک :

R. M. Grant, D. N. Freedman, *Geheim Worte Jesu : Das Thomas - Evangelium*, Frankfurt, 1960, P. 171.

پشتوانه توراتی نیز ندارد^۱، از اینرو آیه نامبرده از آغاز تا امروز یکی از آیات مشکل و مبهم انجیل متی شمرده شده و در مورد معنی دقیق آن میان آباء کلیسا و مفسران قرون وسطی و گزارشگران و محققان معاصر اختلاف بوده است و بعد از بیش از یک هزار سال بحث و شرح و تفسیر هنوز هم مفهوم اصلی آن برای مفسران کتاب عهد جدید روشن نشده است، چنانکه یکی از محققان معروف زمان ما در زمینه الهیات مسیحی و انجیل شناسی در سال ۱۹۲۶ در این مورد می نویسد^۲:

Es ist aber nicht zu leugnen daß das Bild vom Werfen der Perlen vor die Schweine sachlich durchaus unklar ist.

در ضمن تفسیرهای گوناگون که هر کدام در دوره ای مطابق رای و سلیقه و دانش و تعصب خاصی به عمل آمده آیه مذکور مورد گزارشهای مختلف و گاهی پایه تعبیر و استنباطهای غریب و ناصواب واقع شده است. مراد از سگان و خوکان را مردمان کافر و بیگانگان و افراد خام و ناهل و منظور از «مقدس» و «مروارید» را گاهی «گوشت حیوان مذبح قربانی»، گاهی «پیام و بشارت مسیح»، گاه مراسم غسل تعمید و شام و اسپین و گاه «ملکوت خدا» تعبیر کرده اند. گروهی این آیه را یکی از قدیمی ترین

۱- قابل توجه است که در سرتاسر کتاب عهد عتیق واژه مروارید اصلاً به کار نرفته است. در مورد بند ۱۸ باب بیست هشتم کتاب ایوب، آنجا که واژه عبری göbhish را برخی مترجمان «مروارید» ترجمه کرده اند از روی اهمال و اشتباه بوده و چنانکه معادلهای این واژه در زبانهای سریانی و حبشی نشان می دهد کلمه مذکور در معنی «شیشه، آبگینه» است رک :

A Standard Bible Dictionary, ed. W. Jacobus, E. Nourse and A. C. Zenos, London 1909, P. 650.

۲- F. Perles, *Zu Erklärung von Mat. 7.6, ZNW, 27, 1926, P. 163.*

اشارات مربوط به برخی گرایشهای گنوستیک در جامعه ابتدایی عیسوی دانسته‌اند و حتی مطابق تفسیری از این آیه که توسط پیروان فرقه گنوستیک «Ophites» به عمل آمده مروارید نماد «جان علوی» و خوگ سمبل «تن خاکی و جهان ناسوتی» تعبیر شده است.^۱

با توجه به تمام این آراء چنان می‌نماید که کلاً کنایه «مروارید پیش خوگان ریختن» و ترکیب «مروارید یا گوهر افشاندن» برای مردمان سامی زبان و عیسویان دوره‌های بعدی به علت متروک شدن اصل این مثل و عدم آگاهی از چگونگی کاربرد این اصطلاح مفهوم نشده است، چنانکه در اثر این عدم وقوف برخی محققان معاصر از جمله Jeremias و Perles از آن رو که به گمان آنان مفهوم روشنی از این آیه مستفاد نمی‌شود، چنان انگاشته‌اند که آیه مورد بحث به گونه‌ای که اینک در انجیل متی مضبوط است صحیح نبوده و در اثر ترجمه نادرست متن اصلی آرامی به زبان یونانی بدین صورت درآمده است. پیرلس در مقاله خود که ذکرش رفت ضمن بحث

۱- در مورد تفاسیر قدیمی آباء کلیسا درباره این آیه رک :

Clement of Alexandria, *Stromateis*, I, 55, 3; 2, 7, 4;
Origen, *Josua - Homilie*, 21, 2; Tertullian, *De Praescriptione
haereticorum*, 26; *De baptismo*, 18, 11.

و درباره گزارشهای مفسرین معاصر رک :

H. L. Strack, P. Billerbeck, *Das Evangelium nach
Matthäus, erläutert aus Talmud und Midrach*, München, PP.
447 - 450.

E. Klostermann, *Das Matthäusevangelium*, Tübingen, 1970,
PP. 66 - 67.

W. Grundmann, *Das Evangelium nach Matthäus*, Leipzig
1972, PP. 220 - 222.

دربارهٔ چگونگی این تحریف و باز نمودن شباهت ظاهری وازگان آرامی با یکدیگر که به گمان او مترجم یونانی آنها را نیک در نیافته و در نتیجه به غلط و یا با اهمال به یونانی برگردانده است، خواسته است که اصل آرامی آیهٔ مذکور را باز سازی کند که به نظر او چنین بوده است:

« برسگان طوقها مبندید و مرواریدهای خود از پوزهٔ خوکان میآویزید! ».

ولی باید در نظر داشت که برخلاف رأی محقق نامبرده هنوز به هیچ وجه محقق نیست که انجیل متسی در اصل به زبان آرامی بوده و بعداً به زبان یونانی ترجمه شده است، ثانیاً هر گاه چنین نیز بوده باشد پیشنهاد این نویسنده مشکل معنی سمبولیک قول مسیح را نمی گشاید، ثالثاً استعمال مثل « مروارید پیش خوکان ریختن » در منظومهٔ « درخت آسوریک » و کاربرد آن به همان صورت در « انجیل توماس » می رساند که این عبارت بدانسان که در انجیل متسی آمده درست است؛ ولی همچنانکه اشاره شد چنان به نظر می رسد ترکیب « گوهر افشاندن » که بر مبنای آن کنایهٔ « مروارید پیش خوکان ریختن » ساخته شده و در آغاز دوران اشکانی وارد زبانهای سامی شده است در قرون بعدی مسیحی بر اثر قطع روابط نزدیک فرهنگی و عدم ارتباط مداوم مفهوم اصلی و چگونگی استعمال صحیح آن برای مردم آن سامان و بعدها برای مفسران غربی فراموش و یا نامفهوم شده است و از اینروست که در زبانهای عبری و آرامی و نیز عربی به جای افشاندن مروارید بر پای خوکان اصطلاح تعلیق و آویختن عقد دراز گردن خوگ و خنزیر استعمال و رایج

شده است؛ ولی «گوهر افشاندن» مانند گل و نقل و درم ریختن بر پای کسی، به هنگام جشنها و مجالس شاد خواری و در فرصتهای پذیره شدن و آذین بندی و عروسی، از رسوم و آیینهای دیرین ایرانی بوده و هست که بازگویی آن در زبان فارسی به صورت «گهر باریدن»، «گوهر افشاندن» و «درفشاندن» است^۱ و بر مبنای این کاربرد اصلی کنایه «مروارید پیش خوکه افشاندن» در مورد کاری عبث و بیهوده و بیجا کردن ساخته شده است.

با توجه به مجموع دلایلی که در این مقاله به آنها اشاره شد هر گاه استنباط ما در مورد ایرانی بودن اصل مثل مورد بحث صحیح باشد بعید نیست که این مثل از زمان اشکانیان تا دوران بعد از اسلام در خراسان همچنان سایر بوده و ناصر خسرو آن را نیز مانند صدها مثل و داستان ایرانی در دیوان خود بدون آگاهی از قول مسیح به کار برده باشد.

۱- رودکی،

| | |
|-------------------------------|----------------------------------|
| بر موالیت بپاشد همه در و گوهر | بر اعادیت ببارد همه شخکاسه و خار |
| شاهنامه، | |
| بسی زر و گوهر بر افشاندند | سراسر همه آفرین خواندند |
| درم زیر پایش همی ریختند | عقیق و زبرجد بر آمیختند |
| ویس و رامین، | |
| مهانش جامه و گوهر فشاندند | کھانش فندق و شکر فشاندند |
| گهر صد جام در پایش فشاندند | به گاه زرتکارش بر نشانندند |
| منوچهری، | |
| آن سیدی که بادوکف در فشان او | باشد خلیج رومی اندکتر از دوحوی |
| نظامی، | |
| همان صد دانه مروارید خوشاب | به فرق افشان خسرو کرد پرتاب |
| حافظ، | |
| گر نثار قدم یار گرامی نکتم | گوهر جان به چه کار دگرم باز آید |

تکمله

«پیشنهادی دربارهٔ اتیمولوژی واژهٔ مروارید»

مروارید يك واژهٔ ایرانی است. برخلاف نظر رایج که مطابق آن مروارید را از اصل یونانی margaritēs می‌پندارند که از طریق زبان آرامی به زبانهای ایرانی داخل شده است^۱، این کلمه در اصل ایرانی است که بطور مستقیم و یا از طریق زبان ارمنی به زبان یونانی و نیز به زبانهای سامی راه یافته است.^۲

در مورد کلمه margaritēs علاوه بر این که خود لغویون خبره و محققان زبانهای یونانی در هلنی بودن این واژه تردید کرده و برای آن اشتقاقهایی در زبانهای هندی و ایرانی جسته‌اند^۳، شواهد و قراین تاریخی در مورد زمان و چگونگی استعمال این کلمه در ادب کلاسیک یونان دخیل بودن آن را در زبان یونانی می‌رساند.

نخستین اطلاعات دربارهٔ مروارید و چگونگی صید آن در خلیج فارس در واقع توسط ملازمان اسکندر و وقایع نگاران همراه او به سرزمین هلنهارسیده است، چون اولین گواهیها دربارهٔ این گوهر توسط نرخوس

1- Th. Nöldeke, *Persische Studien*, II, P. 44 ;

J. Darmesteter, *Etudes iraniennes*, I, Paris 1883, P. 25.

2- G. Widengren, *Muhammad, The Apostle of God, and his Ascension*, (King and Saviour V), Uppsala 1955, P. 194.

3- E. Boiascq, *Dictionnaire étymologique de la langue grecque*, 4 ed. Heidelberg 1950, P. 610; H. Frisk, *Griechisches etymologisches Wörterbuch*, Band II, Heidelberg 1970, P. 174; A. Ernout et A. Meillet, *Dictionnaire étymologique de la langue Latine*, Paris 1959, P. 387.

(Nearchus) دریاسالار اسکندر و خارس (Chares) زندگینامه نویس
 او گزارش شده است. اصل روایات هر دو نویسنده از بین رفته است ولی
 گزارش نویسندهٔ اولی توسط اربان (Arrian, *Indike* 38.3) و استرابو
 (Strabo, *Geog.* 16.3.7) و روایت نویسندهٔ دومی توسط آئنهٔئوس
 (Athenaeus, *Deipnosophistai* 3.45) به دست ما رسیده است. گزارش
 خارس در این مورد سخت جالب است:

«در دریای هند، نیز در سواحل ارمنستان و فارس و شوش و بابل
 ماهی صید می شود که سخت شبیه صدف است و از آن استخوانهای سفیدی
 دومی آورند که آنان آن را مروارید می نامند و گردن بند و یاره و خلخالها
 از آن می سازند که پارسیان و مادها و همهٔ مردمان آسیا آن را بسیار می پسندند
 و از زینتهای زرین گرامیتر می دارند^۱. چنانکه ملاحظه می شود نحوهٔ
 بازگویی می رساند که مرد هلنی برای نخستین بار چیز شگفت و تازه ای
 دیده و گزارش کرده است.

قدیمی ترین نویسندهٔ یونانی که دربارهٔ مروارید گفتگو کرده و نوشته
 او بلاواسطه بدست ما رسیده ثوفراستوس حکیم و شاگرد معروف ارسطوست
 که در سدهٔ سوم پیش از میلاد می زیسته و در رسالهٔ خود به نام «دربارهٔ
 احجار» (Theophrastus, *On Stones* 6.36) برای نخستین بار در ادبیات
 یونانی آگاهیهای دربارهٔ این گوهر می دهد. دومین نویسندهٔ کلاسیک
 از نظر ترتیب تاریخی بعد از ثوفراستوس که دربارهٔ مروارید گفتگو کرده

1- G. Payn Quackenbos, *Classical Allusions to the Pearl-fishers of the Persian Gulf*, Spiegel Memorial Volume, 1908, P. 252.

سیلیوس ایتالیکوس است (Silius Italicus, *Punica* 14.663) که در سده اول میلادی می زیسته است؛ از روایت این نویسنده و نیز از نوشته‌های پلینی چنین برمی آید که مروارید به عنوان گوهری گرانبها در سده دوم و شاید اول پیش از میلاد در روم شناخته بود.

شهادت‌های دیگر نویسندگان یونانی و رومی مانند پلینی - (Pliny, *Nat. Hist.* 6.26 : 148) ایزیدوروس خاراکسی و فیلوستراتوس (Philostratus, *Life of Appolonius*, 3.57) و دیگران که درباره مروارید و صید آن در خلیج فارس و بحرین و دریای عمان گفتگو کرده اند همگی به زمانهای جدیدتر مربوط می شود. با توجه به این قراین تاریخی چنان می نماید که یونانیان پیش از حمله اسکندر به ایران درباره مروارید چیزی نمی دانسته اند و طبیعی چنان است که مردمی که برای اول بار با چیزی تازه و متاعی نو در سرزمین بیگانه آشنا می شوند نام آن چیز را نیز از لغت مردمان آن سرزمین به عاریت گرفته باشند.

و اما آنچه تا کنون از نظر زبان شناسی ایرانی بودن اصل واژه margaritēs را در یونانی اندکی مشکل می نمود توجه لغویون تنها به گونه فارسی میانه murwārit و یا marwārid و یا فارسی نو مروارید بوده است ولیکن با آگاهی از فرم پهلوی اشکانی این واژه که در متنهای مانوی ترفانی به صورت margārit نیز آمده است و نیز با توجه به گونه سفیدی آن mr'w'rt و صورت دخیل آن در ارمنی به صورت margarit می توان گونه قدیمی این واژه را به صورت *margārita در ایرانی باستان در نظر گرفت که در اواخر دوره هخامنشی به زبان یونانی وارد شده و یا آنچنانکه استاد

ویدنگرن اشاره کرده است^۱، فرم پهلوی اشکانی آن از طریق زبان ارمنی به یونانی رفته و با تحول طبیعی در آن زبان به صورت margaritēs درآمده است.

مروارید در زبانهای پهلوی جنوبی و فارسی میانه^۲ ترسانی به صورت marwārid / murwārit، در پهلوی اشکانی margārit / murgārid^۳، در سغدی mr'rt^۴، در سکاکی به صورت mrāha^۵، در پشتو mar'alarā^۵

۱- ویدنگرن، مقاله یاد شده ص ۱۹۴.

2- F. C. Andreas, W. B. Henning, *Mir. M. III*, Berlin 1934, P. 42.

نیز در متن ترسانی M 96 RII به صورت margārit رک (ZII, IV 1926, P. 270).

3- E. Benveniste, *Vessantara Jātaka*, Paris 1946, P. 13 ; I. Cershevitch, *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford, 1954, P. 10.

در زبان سغدی واژگان دیگری که در معنی مروارید به کار رفته اند عبارتند از mwrβnt (Dhyāna 45, cf. Benveniste, *JA*, 1933, 1, 218) mwž'kk (P2, 981) و mwhrg'n که واژه های اولی و سومی به احتمال زیاد گونه هایی دگرگون شده از muhr / *muḡr (= مهره) هستند. در مورد mwrβnt پرفسور هنینگ و استاد پیلی بر آنند که این واژه نیز با muhr همسان است رک، W. B. Henning, *Sogdian Tales*, BSOAS, XI, 1943 - 46, P. 468, N. 4; H. W. Baily, *Indo-Scythian Studies*, Vol. VI, P. 284. ولی استاد بنونیست آن را تبدیلی از *mwrβrt و بدین ترتیب با واژه مروارید یکسان و مربوط می دانند. رک :

E. Benveniste, *Textes Sogdiens III*, Paris 1940, P. 181

درباره پیشنهاد نگارنده درباره اشتقاق این واژه رک به صفحات بعدی این نوشته.

4- H. W. Bailey, *Hvatanica II*, BSOS, IX, P. 73 ; *Indo-Scythian Studies, being Khotanese Texts, VI*, Cambridge, 1967, P. 285.

5- G. Morgenstierne, *An Etymological Vocabulary of Pashto*, Oslo 1927, P. 47.

آمده و درگوشه‌های آذری و کردی به صورت میرواری باقی مانده است . درباره اصل و اشتقاق این واژه در زبانهای ایرانی تا آنجا که نگارنده می‌داند جز این که اغلب آن را از یونانی دخیل گرفته‌اند توضیحی داده نشده است. اشتقاقی که در این جا ارائه می‌شود کوششی است برای اولین بار در این زمینه و جنبه پیشنهادی دارد تا نظر دیگران چه باشد . به گمان من صورت پارتی این کلمه یعنی *margārit* قدیم‌ترین گونه ایرانی میانه این واژه است و صورت دیگر پارتی یعنی *murgārid* و صورتهای فارسی میانه *marwārid* و *murwārit* جدیدترند . تبدیل *a* بعد از حروف لبی به *u* و نیز تبدیل *g* به *w* بویژه در مجاورت *r* از دیگر گونه‌های مفروض زبانهای ایرانی است. با توجه به فرم پارتی *margārit* می‌توان گونه ایرانی باستان واژه را به صورت **margārita* بازسازی کرد . در توضیح این واژه از پسوند آخر آن شروع می‌کنیم :

پسوند فرعی *-ita* در زبان اوستایی برای ساختن صفات مربوط به رنگها چندین بار به کار رفته است قس *-Zairita* « زردگون » ، *-raođita* « سرخفام » و *-spaēitita* « سفید » ؛ در مورد واژه‌های اول و سوم با توجه به فرمهای *-zairi* « زرد » و *-spaēta* « سفید » چنان به نظر می‌آید که با استفاده از پسوند *-ita* از صفات موجود در زبان برای باز نمودن نوعی تفاوت رنگی صفات دیگری ساخته‌اند. باقیاس با واژه‌های اوستایی مذکور می‌توان فرض کرد که در آغاز صفتی به صورت *-margāra* وجود داشته که که بعد با افزودن پسوند *-ita* به صورت *-margārita* در آمده و بازمانده

این واژه به زبانهای ایرانی میانه و نو رسیده است.^۱ این واژه به نظر من مشتقی از ریشه هند و اروپایی *merg^{II}* در معنی «درخشیدن و تلوؤلو داشتن» است که خود ترکیبی از افزونه *g^{II}* - و ریشه هند و اروپایی *mer-* «درخشیدن، برق زدن» محسوب میشود.^۲ از این ریشه در زبان لیتوانی *mirgu, -ėti* «درخشیدن» و *margas* «روشن، رنگین» و در زبان لیتی *mirgas* «برق زدن» و *marga* «درخشش» و غیره باقی مانده است. در زبانهای هند و ایرانی، همچنانکه پوکورونی یادآوری کرده، ممکن است واژه هندی باستانی *mrgā-* و اوستایی *marōya-* از این ریشه باشد که در اصل «حیوان خالدار و رنگین و درخشان» معنی می‌داده است و در هندی در معنی «غزال و جانور شکاری و غیره» و در اوستایی در مفهوم «مرغ و پرنده» به کار رفته است.^۳ با توجه به توضیحات بالا می‌توان چنان پنداشت که از ریشه *marg-* «درخشیدن» با افزودن پسوندها *margāra-* و سپس *margārīta-* ساخته شده که در واقع «چیز درخشان و براق» معنی داشته است و این معنی برای نام این گاوهر بسیار مناسب می‌باشد. *margārīta-* ایرانی باستان در اواخر دوره هخامنشی به زبان یونانی رفته و یا گونه‌های قدیم از آن در زبان پارسی وارد زبان ارمنی

۱- در مورد تبدیل *i* کوتاه در فرم بازسازی شده *margārīta-* به *i* کشیده در فرمهای ایرانی میانه و فارسی نو قس اوستایی *anāhita-* که در بهلولی *anāhīt* و در فارسی ناهید شده است.

2- J. Pokorny, *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, I, P. 733.

۲- واژه‌های دیگری که احتمالاً می‌توان آنها را از ریشه *marg-* «درخشیدن» دانست عبارتست از سغدی *mwrβnt* (از *margant-* «درخشنده» با تبدیل *g* به *w*؛ هم چنانکه استاد بنونیست اشاره کرده به دلیلی نامعلوم با حرف *β* در سغدی ضبط شده است) و فارسی نو موری «مهره‌های ریز که زنان بردست و گردن بپندند» که اگر با *muhr* «مهره» مربوط نباشد ممکن است از *margya-* «روشن، درخشان» باشد.

شده و از آن راه در یونانی به صورت margaritēs و با تبدیل r به n در آرامی به صورت margānitā درآمده است.^۱

و اما در مورد واژه مرجان در عربی که معرب بودن آن از دیرباز نزد لغویون اسلامی مانند جوالیقی و سیوطی معلوم بوده^۲، نظر رایج این است که این کلمه گونهٔ برساخته‌ای از آرامی - margānitā است و استاد ویدنگرن آن را در واقع نوعی مذکر ساختگی تعبیر می‌کند که از روی واژهٔ دخیل آرامی (که مؤنث انگاشته شده) ساخته شده است.^۳ این نظر ممکن است صایب باشد ولی می‌توان نظر دیگری نیز پیشنهاد کرد. آن این که اعراب که از دیرباز در سواحل خلیج فارس و نواحی صید مروارید در دریای عمان با ایرانیان در رابطه بودند ممکن است این کلمه را نه از طریق زبان آرامی بلکه بطور مستقیم از زبان ایرانی به وام گرفته باشند. در این صورت می‌توان چنان پنداشت که مرجان از گونهٔ ایرانی - *margāra- / *margāna- که ما ساختمان آن را مقدم بر -margārita* فرض کردیم گرفته شده است. در تأیید این حدس می‌توان گونهٔ جانبی یونانی margarōn « مروارید »

۱- دربارهٔ دو واژهٔ دیگر فارسی یعنی « کسیرج / کسیرج » و « گوهر » که در معنی مروارید به کار رفته‌اند، در مورد واژهٔ اول باید گفت جز این که در این بیت از رضی الدین لالای غزنوی :

حقهٔ یاکند پسر از کسیرج گره بدیدی لب‌ودندانش بین

به کار رفته و در فرهنگها در معنی مروارید ضبط شده نگارنده چیز دیگری نمی‌داند و اما در مورد واژهٔ « گوهر » و اتیمولوژی و کاربرد آن در دو مفهوم اصل و نژاد و مروارید رک :

E. Benveniste, *OLZ* (Nr. 1/2, 1960, Col. 5 - 10) ;

S. Wikander, *Svensk Teologisk Kvartalskrift*, 1941, PP. 232 - 33.

2- A. Jeffery, *The Foreign Vocabulary of the Qur'an*, 19138, P. 216.

۳- ویدنگرن، کتاب یاد شده ص ۱۹۴ .

را گواه آورد که ساختمان آن نشان می‌دهد که از گونه‌های مانند **margāra* گرفته شده است^۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- نظر ابوریحان بیرونی درباره اصل مرجان جالب است :
« . . . جنس * یسمی خروهک و عرب الخراهک و هو تشبیه لاصل البسند
بقلنسوة الدیکک كما شبه به نوع من بستان آفروز و یسمی خول خروه و اظنه أناذلک
الاصل الموسوم بالمرجان فان مرجان قریب من اسم الطیور الفارسیة »، کتاب الجماهر
فی معرفة الجواهر ، ابوریحان بیرونی ، طبع حیدرآباد ۱۳۵۵ ص ۱۹۲ .
* (ای جنس من البسند) .